

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله
الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف.

این‌جا نوشتند که پدر بزرگ یکی از شرکاء کلاس جناب آقای آسید على علوى به رحمت
خدا رفته‌اند تقاضا کرده‌اند که آقایان یک سوره‌ی مبارکه‌ی فاتحه و قهراً با یک صلوات
اهداء کنند به روح مبارک ایشان و مطهر ایشان.

اللهم صل على محمد و آل محمد.

رضوان خدا بر ایشان باشد ان شاء الله و تسلیت عرض می‌کنیم خدمت آقای علوى، همین
آقای علوى است که از دوستان؟ رضوان خدا، پدر بزرگ مادری یا پدری؟

مادری

رضوان الله علیه.

بحث در استدلال به آیه‌ی مبارکه‌ی «إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» بود «یا بُنْتَى أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ
أْمُرِي بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهِي عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اضْئِرِّي عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (لقمان،
17) تقریب استدلال بیان شده عرض شد که دو مناقشه تا به حال برای استدلال به این
کریمه عرض شد.

مناقشه‌ی سوم این هست که این آیه‌ی مبارکه مواضع جناب لقمان را برای فرزندش نقل
می‌فرماید. در آیه‌ی سیزدهم این هست «وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ» بعد این
موعظه‌ها را بیان می‌فرماید تا می‌رسد به این آیه‌ی مورد بحث که فرمود که یا بنی اقم
الصلاة، تا آخر، پس بنابراین این مطالب، مطالبی است که در مقام موعظه حضرت لقمان
به فرزندشان می‌فرمایند در مقام موعظه که یعنی یک راهکار و یک مجموعه‌ی اعمالی
ارائه می‌شود که در ارتقاء شخصی که موعظه می‌شود دخیل است که آن مجموعه ممکن
است بخشی از آن واجبات شرعیه باشد بخشی ممکن است که راهکارهای عقلایی باشد
که تضمین‌کننده‌ی یک سری واجبات الهی یا مستحبات یا مکارم اخلاق است. این یک
مجموعه‌ای را واعظ در اختیار موعظه و کسی که می‌خواهد او را موعظه کند قرار می‌دهد
که بخشی ممکن است واجبات باشد، بخشی ممکن است مستحبات باشد بخشی ممکن
است فضائل اخلاقی و مکارم اخلاقی باشد، بخشی هم ممکن است یک راهکارهایی باشد
برای این که تضمین‌کننده‌ی تحقق آن واجبات، آن مستحبات و آن مکارم اخلاق باشد. فلذا

ما در یک بسته‌ی موعظه‌ای به خود آن بسته‌ی موعظه‌ای نمی‌توانیم استناد کنیم بگوئیم کدام فراز آن واجب است کدامش مستحب است کدامش مکرمات اخلاقی هست کدامش برای تضمین آن مباحث گفته شده است، نه باید از خارج بفهمیم، خود این بسته‌ی موعظه نمی‌تواند دلالت بر این مطلب بکند که کدام واجب، کدام مستحب، کدام مکرمات اخلاقی و امثال این‌ها هست. این‌جا هم همین‌جور است جناب لقمان به فرزندش این مواعظ را می‌فرماید «إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» ولو آن‌جوری که در استدلال معنا شد معنا بکنیم یعنی می‌خواهد بگوید این تصمیم جدی، این یک امر لازمی است واجب است بر تو، این لعل این را می‌خواهد از باب این که این تضمین‌کننده‌ی آن مواعظ است که تو باید در نفس خودت یک عزم جدی و تصمیم جدی بگیری بر انجام این امور، چون آن تضمین برای تحقق این‌ها است و تشدید کننده‌ی تضمین برای تحقق آن مواعظی است که ایشان به فرزندش فرموده است مثل پدری به فرزندش امروز می‌گوید چی؟ می‌گوید پدر جان باید تو نمازهایت را بخوانی، نمازهایت را سر وقت بخوانی، نماز شب بخوانی، یک مقداری در روز قرآن بخوانی و مباحثه بکنی، چه بکنی و باید یک تصمیم جدی قاطع بگیری برای این امور در قلبت ولو به بعضی از آن‌ها الان توانایی نداری اما تصمیم جدی قاطع در قلبت داشته باشی که هر وقت توانایی پیدا کردی این کار را انجام بدهی، این که دارد می‌گوید این قصد را باید بکنی این تصمیم جدی را در نفس بگیری، نمی‌خواهد بگوید این یکی از واجبات الهی است، نه بلکه این یک راهکار عقلانی است که حکمت او را اقتضا می‌کند که لقمان هم حکیم بوده دیگر، خدای متعال در همین سوره‌ی لقمان فرموده ما حکمت به او دادیم این یک راهکار حکیمانه‌ای است که ایشان در مقام موعظه می‌فرماید این هم درست است همین امروز هم همین‌جور است اگر از شما کسی بیاید راهکار بخواهد به عنوان یک روحانی، راهکار معنوی بخواهد برای ارتقاء خودش شما یکی از توصیه‌هایی که می‌کنید به او چه هست؟ این باید یک تصمیم جدی بگیری که بله این راهی که تا حالا می‌رفتی مثلاً عوض کنی و مقید بشوی به این که مسجد بروی، نماز جماعت بروی، با دوستان کذا ننشینی و هکذا، این آنچه که پس این در آیه‌ی مبارکه دارد بیان می‌شود آن قبلش موعظه است عنوان موعظه بیان شده و این‌ها، اگر این هم نبود یعنی عنوان موعظه هم نبود همین که دارد می‌فرماید «يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ» ای پسرکم، این معلوم است در مقام یک نحو احساسات و عاطفه نشان دادن هم هست به عنوان یا بُنَيَّ که دارد می‌فرماید، یا ابنی که نفرموده یا بُنَيَّ، یا بُنَيَّ متضمن یک نحو ابراز احساسات و عاطفه هست که می‌گوید ای پسرکم، باز این هم اگر نبود که در آن آیه‌ی قبلش یعنی آیه‌ی چند؟ آیه‌ی قبلش که این مباحث از آن‌جا شروع می‌شود نفرموده بود فهو يعطهُ، باز هم روشن بود که در مقام همین موعظه و پند گفتن است. بنابراین با توجه به این جهت ما نمی‌توانیم استفاده بکنیم که این یک امر واجب الهی و شرعی را دارد می‌فرماید «إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» این هم مناقشه‌ی سوم.

مناقشه‌ی چهارم: مناقشه‌ی چهارم این هست که حالا فرض کنیم این «إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» لقمان علیه السلام به عنوان واجب شرعی دارد می‌فرماید که این امری است که واجب شرعی هست و خدای متعال واجب فرموده است این می‌شود برای امت قبل، برای امتی که آن بزرگوار در آن می‌زیسته است. حالا ایشان پیامبر هست یا وصی هست ما این‌ها را نمی‌دانیم خیلی واضح نیست که ایشان از پیامبرین الهی بودند این دلیل قاطعی الان ما بر آن نداریم که ایشان این‌چنین بوده است، ممکن است که شخصیت بزرگ حکیمی بوده است علی‌آئی حال فرضاً این که پیامبر ایشان باشد یا وصی پیامبر باشد یا بزرگی باشد که قولش معتبر است در این که آن شریعتی که ایشان تابع آن

شریعت بوده بلکه این واجب الهی بوده؛ اما باید با احکام شرایع سابقه اثباتش برای شریعت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم، محتاج به دلیل هست استصحاب بقاء شرایط شریعت سابقه هم محل کلام است کسانی که استصحاب شریعت سابقه را جاری می‌دانند ممکن است تمسک کنند و الا فلا.

این قلت که خود این که خدای متعال دارد نقل می‌فرماید معلوم می‌شود در این امت هم این واجب است که این مطلب را از آن بزرگوار نقل می‌فرماید. این را هم سابقاً جواب دادیم که نه خدای متعال این موعظی را که نقل می‌فرماید یا مطالبی را که از امام سابقه نقل می‌فرماید گاهی برای آن جهت آخری است که نقل می‌فرماید که یعنی می‌خواهد یک الگویی نشان بدهد که ببینید چه جور او مطالب حکمت‌آمیز می‌گفت به فرزندش و او را نصیحت می‌کرد و شما هم درس بگیرید همین‌جور رفتار کنید مطالب حکمت‌آمیز را برای فرزندان‌تان بگویید یک جهات دیگری گاهی در نقل این مطالب است مثلاً فرض کنید نقل می‌کند که آن یَعْطُ به این که روز سبت نرو برای صید، حالا ما می‌توانیم بگوییم که روز سبت رفتن برای صید برای ما اشکال دارد؟ نه این که دارد نقل می‌کند یعنی این پدر این‌جور نبود که بی‌تفاوت باشد به فرزندش این‌جوری نصیحت می‌کرد راهکار به او نشان می‌داد احکام شریعت را به او توجه می‌داد، این جهات را می‌خواهد برای دیگران بفرماید این درس‌ها را می‌خواهد از نقل این داستان‌ها و مطالب، ممکن است که این‌چنین باشد پس بنابراین نقل احکام شرایع سابقه در قرآن شریف، این به این معنا نیست که نفس آن احکام برای امت آخر الزمان و این امت وجود دارد، این ملازمه‌ی قطعیه‌ای و حتی حجتی، ملازمه‌ای که حجت باشد این‌جوری می‌گوییم که هم شامل قطعی و غیرقطعی حجت باشد، ملازمه‌ای ندارد.

بنابراین مجموع این مناقشاتی که عرض شد ...

س: حاج آقا در روایات هم همین است؟

ج: بلکه بعضی روایات هم همین است.

س: چه دلیلی دارد موارد آن ذکر بشود در آیات؟ اگر فقط حرف موعظه‌گران ملاک است قرآن می‌گوید که موعظه می‌کرد ...

ج: نه نمی‌خواهد بگوید این مورد در شرایط شما واجب است مثل این که می‌گویم اصحاب سبت را که دارد می‌فرماید و این که بر آن‌ها حرام بوده یا ... که در شرع ما نیست، حتی در شرایع سابقه هم در هم‌هانش نبوده چرا این را دارد نقل می‌فرماید؟ جهاتی دارد مختلف است ممکن است بعضی جهاتش این باشد بعضی جهات دیگری هم ممکن است که داشته باشد که حالا این‌ها دیگر باید در علم تفسیر و آن‌جاها باید کنکاش بشود و استخراج بشود که چه جهاتی است، خیلی‌ها هم ممکن است که ما نفهمیم، علتش چه هست.

س: ...

ج: بلکه آن که عقلی هست اصلاً، عرض کردم در موعظه مجموعه‌ای از امور گفته می‌شود؛ واجب، مستحب، مکرم اخلاقی، و راهکار برای این‌ها و چیزی که این‌ها را تضمین می‌کند یک بسته‌ای که مشتمل بر واجب و مستحب و مکروه و نمی‌دانم راهکار و این‌ها هست ارائه می‌دهند به شخصی که در مقام اتعاظ است، یک بسته می‌دهند فلذا ما به این

نمی‌توانیم به عنوان این بسته بفهمیم کدامش واجب است کدامش مستحب است. شما این نامه‌هایی که الان بزرگان اهل معنا نوشتند مثلاً برای کسانی که در این راه می‌خواستند قدم بردارند مثلاً فرض کنید آسید احمد کربلائی یک نامه‌ای نوشته برای محقق اصفهانی فرض کنید یا فلان بزرگ نوشته، این مجموعه‌ای که آن‌جا نوشته بعضی‌های آن امور واجب است، بعضی از آن‌ها امور مستحب است بعضی‌های مکرمات اخلاقی هست بعضی یک چیزی است که اختصاص به این آقا دارد چون این یک خصوصیت خاصی دارد به او گفته مثلاً شب‌ها فلان وقت بخواب، روزها هم این‌جوری بکن، این نه این که کار برای همه است این از این آقا اطلاعاتی دارد که برای شخص ایشان باید این کار را بکند اول شب بخواب بعد مثلاً چکار کن، این معنایش این نیست که ما از این استفاده کنیم که این استحباب شرعی دارد یا هر کسی که در سلوک می‌خواهد وارد بشود باید این کار را بکند نه، این در اثر اطلاعات خاصی که از این شخص دارد در مقام موعظه کردن او یک راهکاری را دارد نشان او می‌دهد که برای این هست، مثل نسخه‌ی پزشک می‌ماند نسخه‌ی پزشک کسی که می‌رود پیش یک پزشکی یک نسخه به او می‌دهد آن‌جا هم توصیه کردند که بابا به کسانی دیگر این نسخه را ارائه نکنید ولو درد او همین باشد که شما دارید، اما ممکن است جهات دیگری در او باشد که این نسخه به درد او نمی‌خورد یک نسخه‌ی دیگری باید برای او داد. مثل این که مرحوم آقا آشیخ عبدالکریم قدس سره کسی از ایشان یک راهکار خواسته، آقا من می‌خواهم آدم بشوم. ایشان وقتی که وجنات او را می‌بیند این راهکار را به او می‌دهد آقای آشیخ عبدالکریم حائری، یعنی مؤسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم، اشکال ندارد این حرفی هم که می‌خواهم از ایشان نقل کنم چون ایشان خودش، ایشان فرمود شما نماز شب‌ها را نمی‌خواهد بخوانی مثلاً، شما سحرها فقط بلند شو یک دور تسبیح بگو فلان لق دنیا و بخواب، همین. چرا؟ این دستور خاص او هست یعنی یعنی دیده این هنوز توی دلش خیلی جل جل می‌کند برای دنیا، این نماز شب و فلان و این‌ها به دردش نمی‌خورد باید یک کاری بکند فعلاً این جهت از توی دل او که ذوق زده‌ی دنیا است و خیلی می‌خواهد دنبال دنیا باشد فعلاً این باید حل بشود ایشان می‌گویند بله، این را به سند اعلائی من نقل می‌کنم یعنی فرزند ایشان آقای حاج شیخ مرتضی مرتضی قدس سره که می‌گویم سند اعلائی برای این هست فرزند ایشان آقای حاج شیخ مرتضی حائری قدس سره که ما سعادت تلمذ خدمت ایشان را داشتیم به قلم شریف خودش این را نوشته بود در دفتر خاطراتش خواندم که پدر ما... این راهکار خاص است نه این که حالا هر جایی ما هر کسی، الان طلبه‌ای رفت تبلیغ آمد از او سؤال کرد همین را بگوید می‌گوید آقا شما این کار را نکنید. این چیز خاصی است. درمواقع موعظه و نصیحت و فلان و این‌ها با هم تفاوت می‌کند. پس به آیه‌ی شریفه، دیگر ظاهراً کفایت مذاکرات است در آیه‌ی شریفه.

پس به این آیه‌ی مبارکه نمی‌توانیم استدلال کنیم برای وجوب عزم بر امر به معروف و نهی از منکر که جناب حلبی رضوان الله علیه فرموده است.

اما دلیل دوم:

دلیل دومی که بر این مطلب اقامه شده و در کلمات هست این هست که فرمودند که در کلام شهید رضوان الله علیه مثل شهید ثانی وجود دارد در کلمات بعضی دیگر از علما هم هست، این است که این من احکام الایمان است یا من مقتضیات الایمان است اگر انسان ایمان دارد به اسلام، به احکام اسلام باید قصد امتثال آن احکام را داشته باشد دیگر، این یک لازمه‌ی ایمان است اگر قبول داری این حکم خدا است، حکم شریعت است، حکم

پیامبر است، حکم ائمه علیهم السلام است شما باید این‌جا چکار کنید؟ اگر ایمان داری این‌ها را قبول داری باید قصد کنی، عزم داشته باشی آن هم عزم جدی داشته باشی بر این که اگر قدرت دارم و می‌توانم امثال کنم اگر ندارم هرگاه قدرت پیدا کردم آن را امثال کنم. پس بنابراین من احکام الایمان هست فلذا اختصاصی به باب دین و قرض هم ندارد. آن‌جا وجوب اداء دین داریم باید این کار را بکنیم این دلیل در احکام دیگر هم می‌آید جاهای دیگر هم می‌آید منها امر به معروف و نهی از منکر است که باید انسان قصد داشته باشد که هر جا شرایط امر به معروف و نهی از منکر بود و من قدرت داشتم باید قصد دارم جداً، عزم جدی دارم برای این که انجام بدهم پس بنابراین این از واجبات است چون من لوازم الایمان و احکام الایمان و مقتضیات الایمان است.

س: حاج آقا غیر از شهید هم ...

ج: توی بعضی کلمات دیگر هم دیده‌ام بله.

س: شهید اول توی البیان دارد.

ج: بله،

این استدلال دو تا اشکال دارد حداقل، اشکال اول، اشکالی است که سابقاً عرض کردیم و آن این هست که چه ملازمه‌ای است بین این که این از لوازم ایمان است و این که این وجوب شرعی دارد؟ اگر مقصود این هست که این از لوازم قهری است خود به خود پیدا می‌شود یعنی اگر کسی ایمان داشت و ایمانش، ایمان راستین بود این ملازمه دارد که در آن نفس انقذاح این عزم و این قصد پیدا می‌شود. وقتی که یک امر قهری الحصول هست شارع باید بیاید آن را واجب بکند چه لزومی دارد؟ پس بنابراین این دلیل بر این که این وجوب شرعی دارد قانون شرعی روی آن هست این دلیل بر آن نمی‌شود این از لوازم ایمان است، مثل این که از لوازم ایمان ترس از قیامت است، ترس از خدای متعال است و لوازم آن، یعنی ... قهری است که حاصل می‌شود این قصد هم شما می‌فرمایید که از لوازم ایمان است؛ اگر مقصود این بزرگان من احکام الایمان هست اگر مقصود همان لوازم و مقتضیات است که توی بعضی تعبیرات دیگر هست این جوابش است. اگر مقصود این هست که من احکام الایمان هست یعنی شارع روی موضوع ایمان که یعنی مؤمن، این مطلب را آورده است که فرموده است که یجب که قصد کنی ای اَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، واجب است بر این که شما قصد انجام واجبات و ترک محرمات را داشته باشید، قصد آن را داشته باشید اگر این را می‌خواهد بفرماید سؤال این هست که ما الدلیل علی ذلک، اگر دلیل این آیه هست این آیه که گفتیم دلالت ندارد اگر دلیل دیگری است بیان بفرمایید که بیان نفرمودند. بنابراین بعید است که مقصود ایشان که این من احکام الایمان هست این باشد. اگر....

س: ...

ج: اشکال ندارد دلیل نمی‌شود.

س: ...

ج: نه حتی اگر قهری هم باشد اشکالی ندارد دو تا امر را واجب می‌فرماید. اشکالی ندارد می‌خواهیم بگویم ملازمه ندارد یعنی ما نمی‌توانیم به واسطه‌ی این که این لازمه‌ی آن

ایمان است بگوئیم واجب است. این دلیل بر وجوب نمی‌تواند واقع بشود اما مانع از جعل وجوب نیست.

اما اگر آن من احکام الایمان را بخوانیم من احکام الایمان، احکام یعنی محکم کردن، مثل آن رساله که بزرگی نوشته الإنصاف فی ترک الأنصاف، در باب کُر بعضی‌ها سه وجب و نیمی هستند بعضی‌ها سه وجبی هستند. سه وجبی‌ها می‌شود 27 وجب، سه ضرب در سه، ضرب به در سه، ضرب در سه می‌شود 27 تا، سه و نیمی‌ها می‌شود چهل و دو و خرده‌ای، حالا این رساله نوشته که الإنصاف فی ترک الأنصاف، یعنی آن نیم نیم‌ها، سه و نیم‌ها، انصاف این هست که آن‌ها را باید حذف بکنیم و همان سه درست است. این‌جا هم مقصود الإحکام فی الأحکام، این‌جا می‌خواهد بفرماید که این من احکام الایمان یعنی این قصد چیزی است که ایمان انسان را چکار می‌کند؟ محکم و استوار می‌کند چون معصیت همان‌طور که در قرآن فرموده است یکی از آثار معصیت معاذالله این هست که منجر به ضعف ایمان و از بین رفتن ایمان می‌شود «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوْاى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» (روم، 10) به این‌جا منجر می‌شود اما برخلاف آن، عمل و تصمیم بر عمل اثر آن این هست که آن ایمان را تقویت می‌کند استحکام می‌بخشد. اگر این هم باشد به احتمال بعید البته که ما احکام بخوانیم به احتمال بعید، خلاف ظاهر هست؛ اگر این هم بخوانیم باز چه دلیلی داریم بر این که این کار واجب باشد بر این دلیل شرعی نمی‌شود بر این که واجب باشد. این اشکال اول و ما يتعلّق به.

اشکال دومی که بر این گفته فرموده شده است اشکال صاحب مفتاح الکرامه قدس سره است. مفتاح الکرامه در همان کتاب الدین و القرص بعد از این که این مطلب علامه که یجب نیت القضاء را فرموده است در ذیل آن کلمات بزرگان را نقل می‌کند منها همین کلام شهید را نقل می‌کند بعد اشکال می‌کند. ایشان می‌فرماید که اگر این از مقتضیات ایمان باشد و از لوازم قطعی و قهری ایمان باشد یک لازمه‌ای دارد که نه شما و نه ما و نه هیچ فقهی به آن نمی‌تواند ملتزم بشود و آن این هست که اگر کسی قصد انجام واجبات ندارد اصلاً بنا ندارد می‌گوید من که این را قبول دارم ولی قصد ندارم احکام آن را معاذالله انجام بدهم. اگر این لازمه‌ی قهریه‌ی ایمان هست انتفاء لازم دلیل بر انتفاء ملزوم هست دیگر، باید بگوید این کافر است. کسی ملتزم به این می‌شود؟ این فسّاق معمولاً خیلی از آن‌ها اصلاً بنای بر انجام واجبات و ترک محرمات ندارند آن فسّاق درجه‌ی اعلاء اصلاً هیچ، اگر شما می‌گویید قصد انجام واجبات ملازمه دارد با ایمان و لاینفک از اوست به حیثی که اگر این نبود آن هم نیست پس باید بگوید که هر کسی که این قصد را ندارد ایمان هم ندارد فهو کافر، آن قابل التزام نیست. بنابراین پس این اشکال دوم می‌خواهد بگوید که چی؟ اشکال دوم از این بزرگوار می‌خواهد بگوید که نه لازمه‌ی قهری آن هم نیست این امر آخر، نه کسی ممکن است که ایمان هم دارد اما در اثر شهواتش در اثر حبّ دنیايش در اثر هر چه که موجب انجام گناهان خارجی می‌شود همان را مانع شده از این که او قصد اطاعت داشته باشد. بنابراین حتی ملازمه‌ی این چنینی ندارد، بله اقتضاء دارد، ایمان مقتضی هست نه علت تامه است که از او جدا نشود، مقتضی این جهت هست ولی ممکن است موانع جلوییش را بگیرد این مقتضی به مقتضای نیا انجامد.

س: حاج آقا بحث بر سر عزم بر انجام واجبات و ترک محرمات است یا بحث بر سر اعتقاد و وجوب ...

ج: نه عزم، عزم را داریم چون آن که داریم بحث می‌کنیم...

س: چیزی که شما از علامه نقل کردید که در ...

ج: شما رفتید جای دیگری، آن تفسیری که داشتیم بحث می‌کردیم تفسیر حلبی بود در کافی که فرمود کراهية القبیح و العزم بر

س: ببخشید اگر بحث‌مان ... توی معنای دوم است طبعاً یعنی این که برای موضوع ایمان و مؤمن این خود لازم است نه آن معنای اول که لازمه‌ی قهری باشد این اشکال همان طور که فرمودید به آن لازمه‌ی قهری بودن وارد می‌شود در حالی که اگر بخواهم وجوب تکلیف را ثابت بکنم باید معنای دوم مد نظرشان باشد آن که توی بحث ما هست ...؟ چون می‌گویم موضوع مؤمن و ایمان این حکم بر او لازم است.

ج: یعنی حکم شرعی هست؟

س: بله.

ج: نه این برداشت آقایان این نیست ما یک توجیهی کردیم یک احتمالی را اضافه کردیم ولی توی کلمات این نسیت ظاهراً مقصود آن، یعنی یک ...

س: یعنی تکلیفی از آن نفهمیدند؟

ج: چرا، می‌خواهند بگویند واجب تکلیفی است اما به دلیل این که لازمه‌ی آن ایمان است؛ چون لازمه‌ی ایمان است پس وجوب دارد که اشکال اول ما این بود که ولو لازمه‌ی آن باشد ما الدلیل؟ مگر هر چیزی لازمه‌ی یک امر واجبی بود آن هم واجب می‌شود؟

س: این که روشن است که دلالت نمی‌کند.

ج: همین، فلذا استدلال یک استدلال قوی‌ای نیست. ببینید این استدلالات فقهی کم‌کم پربار شده و دقیق شده فلذا حالا توجیهی هم دارد بعضی وقت‌ها یک توجیهاتی هم می‌کنند برای بعضی استدلالات را که آن‌طور از قدرت برخوردار نیست و با صاحب کلام و مستدل سازگاری ندارد یک توجیهاتی گفته می‌شود گاهی، ولی بعضی از آن‌ها قوی نیست.

دلیل دیگر، پس این دلیل هم که در کلمات ذکر شده است این دلیل هم دلالت نداشت.

دلیل سوم که آخرین دلیل بر مسئله هست مطلبی است که یُقْتَسَی از فرمایشی که صاحب جواهر قدس سره در همان بحث دین دارند. در آن‌جا در ذیل وجوب نیت قضا ایشان آن‌جا دارند. این مطلبی که می‌خواهیم عرض کنیم عین فرمایش ایشان نیست ولی بعض مقدماتی را که ایشان در آن‌جا به کار گرفته برای اثبات مدعایی که آن‌جا هست از آن مقدمات می‌توانیم در این‌جا استفاده کنیم.

ایشان فرموده است که «صدق التبعیه موقوف عرفاً و لغةً» (گمان می‌کنم لغة هم داشته باشد الان این‌جا من ننوشتیم ولی آن‌چه که توی ذهنم می‌آید حالا اگر آقایان نگاه کنند که لغة هم احتمال می‌دهم که باشد) «صدق التبعیه موقوف عرفاً و لغةً علی العزم علی امتثال اوامر المتبوع و نواهیه» ندارد؟

س: ...

ج: پس لغة ندارد.

فرمایش ایشان این هست که وقتی عنوان تبعیت صادق است که انسان عزم داشته باشد و قصد جدی داشته باشد بر این که می‌خواهد امتثال کند اوامر و نواهی متبوع را، وقتی می‌گویند این آقا تابع آن آقا است کی عرف می‌گوید این آقا تابع آن آقا است؟ وقتی که این آقا تصمیم جدی داشته باشد ولو الان هم کاری نمی‌کند توی خانه‌اش نشسته، ولی باز هم می‌گویند که این آقا تابع آن آقا است. وقتی است که این آقا تصمیم جدی دارد که هر چه آن گفت هر امری کرد امتثال کند هر نهی‌ای کرد امتثال کند این تبعیت صدقش متوقف است بر این که چنین عزمی در شخص باشد.

س: ...

ج: نه این صدق بله بر این استوار است این مقوم آن هست تا این نباشد نمی‌گویند این تابع اوست. وقتی می‌گویند این تابع اوست که این حالت را داشته باشد.

این مطلب را صاحب جواهر می‌فرماید، ضمّ می‌کنیم به این مطلب که توی کلام ایشان هم مفروغٌ عنه گرفته شده این که تبعیت از شرع واجب است یا نه؟ تبعیت از اسلام واجب است یا نه؟ نحن لکم تبع، در زیارت جامعه، آن‌جا حالا إخبار است نحن لکم تبع، این تبع بودن واجب هست یا واجب نیست؟ اتباع شاع واجب است تبع شارع بودن واجب است تبع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودن واجب است، تبع ائمه بودن واجب است. پس بنابراین قیاسی که تشکیل می‌شود این هست که بالضروره بر ما تبعیت و تابع شریعت بودن، تابع اسلام بودن واجب است. تابع بودن هم لایصدق الا به این که عزم داشته باشیم بر این که امر و نهی را اطاعت کنیم. پس بر ما واجب است که چی؟ این هم استدلالی است که از کلام صاحب جواهر قدس سره به دست می‌آید این‌جا توی همان بحث نیت القضاء صاحب جواهر ابتداءً به روایاتی که در خصوص نیت اداء دین وارد شده تمسک می‌فرمایند، بعد می‌فرماید که اگر ما این حرف را هم بزنیم دیگر احتیاجی به آن ادله و آن روایات و این‌ها هم نداریم مطلقاً اثبات می‌شود این هم یک بیانی است که ما اقتباس کردیم از فرمایش صاحب جواهر، یک مقدمه را از کلام ایشان اقتباس کردیم ممکن است که این‌جا گفته بشود جواب این سخن هم واضح است این استدلال هم محل کلام است و آن این هست که سلّمنا که تابع بودن شارع، تابع بودن ائمه علیهم السلام و قبل از آن‌ها تابع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودن واجب، واجب شرعی، نه واجب عقلی، چون می‌خواهیم واجب شرعی ... فرض کنیم واجب شرعی باشد، این واجب شرعی متوقف است بر آن امور تا صدق کند. مگر مقدمه‌ی واجب، واجب است؟ مگر ما متوقف علیه الواجب، واجب است؟ بله اگر کسی بگوید ما متوقف علیه الواجب، واجب است آن هم وجوباً شرعياً مولویاً، اما این مبانی دیگر مبانی‌ای است که امروز دیگر این‌ها خلافتش ثابت شده و از تقریباً واضحات علم اصول شده که مقدمه‌ی واجب واجب نیست. وجوب شرعی، وجوب مولوی این‌چنینی ندارد بله عقل می‌گوید باید این کار را بکنی، پس بنابراین با این استدلال هم نمی‌توانیم آن ...

س: حاج آقا این مقدمه‌ی واجبی که می‌فرمایید واجب نیست و منقح شده در مورد مقدمه‌ی وجود واجب است.

ج: این‌جا هم مقدمه‌ی وجود واجب است یعنی وجود تبعیت که واجب شده بر من لازم است که این ماهیت را ایجاد کنم که من تابعِ لهم، این تابعِ لهم بخواهد ایجاد بشود در خارج

توقف دارد به قول ایشان بر چی؟ بر این که در قلیت چنین نیتی داشته باشی، پس این نیت سازنده‌ی این عنوان تابع لهم است.

س: این مقدمه چیزی غیر از آن ذی المقدمه نیست.

ج: نه غیر از آن است. تابع بودن یک عنوانی است که با این محقق می‌شود پس این علت وجودش هست یعنی مقدمه‌ی وجودش هست ما یتوقف علیه آن هست خودش هم فلذا در عبارتش فرمود یتوقف،

س: عزم قبل از امتثال ...

ج: عزم بر امتثال، ولو امتثال هم نکند عزم بر امتثال. این توقف بر این دارد فلذا هنوز نوبت بر امتثال هم نرسیده هنوز مولا هم چیزی نگفته، می‌گویند این تابع آن هست ولو هنوز امر و نهی‌ای هم نکرده که این لازم باشد در خارج انجام بدهد همین که این تصمیم جدی داشته باشد بر این که هر چه او گفت انجام می‌دهد همین می‌شود تابع.

س: پس این عزم می‌شود تبعیت دیگر؟

ج: نه

س: خود این چیزی نیست که تبعیت بکند از این عزم؟

ج: عنوان تابع که غیر از آن هست این تابع آن هست، این عزم بر امتثال اوامر هست. این غیر از این هست که عنوان تابع انتزاع.... این عنوان تابع چیزی است که در اثر این پیدا می‌شود محقق می‌شود.

این اولاً توقف دارد بر این که مقدمه‌ی واجب، واجب باشد و حال این که این چنین نیست. ثانیاً این که تبعیت به این معنا که عنوان تابع باید بر ما صادق بشود مازاد بر این که یعنی ممثل اوامر و نواهی‌شان باشیم. توی نماز جماعت گفتند بله مأوم باید تابع امام باشد یعنی زودتر از او رکوع نرود سجده نکند تبعیت بکند وقتی او رفت رکوع، رکوع برود وقتی او رفت سجده، سجده بکند اما در دین ما باید تابع شریعت باشیم تابع اسلام باشیم یعنی یک کاری باید بکنیم که عنوان تابع بر ما صادق باشد؟ یا آن که عقل می‌گوید و ادله داریم همین مقداری است که یعنی ممثل اوامر و ممثل نواهی‌شان باشیم اما باید کاری بکنیم که عنوان تابع هم بر ما صادق باشد؟ این اول الکلام است که این عنوان یکی از واجبات الالهیه این اصل باشد که شما کاری بکنید که عنوان تابع دین بر شما صادق باشد، فقط ممثل بودن کفایت نمی‌کند باید عنوان تابع دین برای شما.... نتیجه‌ی کلام این می‌شود که اگر کسی هنوز مولایش امری نکرده چیزی نگفته خبر ندارد قصد هم ندارد گناه نکرده، وقتی که او امر کرد نهی کرد امتثال می‌کند حالا عنوان تابع هم قهراً ایجاد بشود برای او یا نشود، آن یک عنوان انتزاعی است که به طور قهری بعد از این که امتثال کرد اوامر و نواهی را برای او پیدا می‌شود اما آیا این عنوان انتزاعی یک عنوانی است که خودش تکلیف روی آن رفته و شارع بر ما واجب کرده که باید تابع باشیم؟ این اول الکلام است البته احتیاج دارد به یک مقداری بررسی که ما آیا در ادله امر به تبعیت به این معنا داریم و معنای آن تبعیت‌ها فقط نفس امتثال نیست علاوه بر آن یک عنوان منتزع از امتثال و قصد امتثال وجود دارد یا ندارد؟ که یک مقداری بررسی می‌خواهد من تا به حال به دلیلی بر این مسئله برنخوردم که یعنی الان احراز ندارم که دلیلی دیده باشم بر این که دلالت بر خود

این عنوان بکنیم.

پس بنابراین نتیجه‌ی بحث این شده که این فرمایش حلبی هم لادلیل علیه، این تفسیر ترکیبی مرحوم حلبی هم لادلیل علیه.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.